

۲- نگرش یا جهت‌یابی تازه:

پیامدهای اشغال کویت توسط عراق، موجب بازنگری در شکل و فرم اهداف سیاسی آمریکا در خلیج فارس گردید. علت اساسی این تغییرات، بدون تردید، آثار کلی غافلگیری در تهاجم به کویت، نه فقط برای آمریکا بلکه برای کشورهای عربی منطقه بود.

کارشناسان امور منطقه مطلقاً چنین پیش‌آمدی را پیش‌بینی نمی‌کردند. حتی وقتی نیروهای نظامی عراق در مرزهای کویت متمرکز شدند، که بهیچ وجه قابل چشم‌پوشی نبود، باز هم کارشناسان مسائل منطقه بر این تصور بودند که جابجائی‌ها و جنب‌وجوش‌های نظامی عراق بدان منظور انجام می‌گیرد که حاکم بغداد برای رفع مشکلات مالی و اقتصادی داخلی عراق ناشی از هشت سال جنگ با ایران و نیز حل‌وفصل اختلافات و تسویه حساب‌های مالی - اقتصادی با همسایگان ثروتمند عرب خود، با دست‌پرواز موضع قدرت به بحث و گفتگو بپردازد.

نه تنها هیچگونه نشانه محسوس و ملموسی دال بر وقوع چنین حادثه‌ای وجود نداشت بلکه برعکس گمان‌ها بر آن بود که عراق قصد تجاوز ندارد؛ چنان‌که آنتونی کردزمن و آبرهام واگنر در اوائل سال ۱۹۹۰ نوشتند «دورنمای بسیار مهتمل و قابل پیش‌بینی در منطقه این است که عراق در صدد تشکیل بلوک واحدی با شیخ‌نشین‌های نفت‌خیز و ثروتمند عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس است و به هیچ وجه در فکر تهدید آنها و ایجاد خطر نمی‌باشد.»؛ برآوردی که کاملاً با عملکرد سیاسی عراق ظرف هشت سال جنگ با ایران مطابقت می‌نمود.

مطالعات انجام شده از سوی کالج نظامی آمریکا^۲ نیز در همان زمان به نتیجه مشابه رسیده بود و حکایت از آن داشت که «عراق از این پس در سیاست نظامی خود بسیار با احتیاط عمل می‌کند. بنا بر این بعید می‌نماید که ارتش عراق دست به اقدام تحریک‌آمیزی در منطقه بزند.»^۳

اما از همه جالب‌تر، اظهارات «جان‌کلی» معاون وقت وزارت خارجه آمریکا در امور مربوط به خاورمیانه بود که پس از بازگشت از سفر بغداد و دیدار از برخی کشورهای عربی در منطقه خلیج فارس، در برابر اعضای کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان (مربوط به امور خاورمیانه و آسیای جنوبی) گفته بود «عراق با قدرت و سربلندی و با ارتشی مقتدر از جنگ (ایران - عراق) بیرون آمده و در جهان عرب اعتبار زیادی کسب کرده، بنا بر این کاملاً بدیهی است که در صدد بهبود روابط خود با ایالات متحده برآید.»^۴ اما واقعیت در خلیج فارس چیز دیگری بود.

بخش چهارم

ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس

□ نوشته دکتر علی لاهوتی
از دانشکده حقوق دانشگاه نیس - فرانسه

■ ترجمه: دکتر هوشنگ لاهوتی

۱- اتخاذ سیستم امنیت یک قطبی

شناسائی می‌کند و تصمیم به مقابله می‌گیرد؟ پاسخ این پرسشها در ساختار سلسله مراتب سلطه‌جویی و قدرت برتر نهفته است. چون آمریکا در این ائتلاف، قدرت برتر است، بنابراین بر طبق منافع و مصالح خود عمل می‌کند و هرگاه اهداف اساسی خود را در مخاطره ببیند دست به اقدام می‌زند و در این تصمیم‌گیری اراده و خواست متحدان کوچک منطقه‌ای اهمیت و تأثیر اندکی دارد.

این سیستم همچنین می‌تواند در صورت لزوم احتمالاً با امضای قرارداد ائتلاف و همکاری میان آمریکا و تعدادی از کشورهای منطقه، یا میان خود کشورهای منطقه استحکام بیشتری یابد و باز احتمالاً ممکن است در این قراردادها و سیستم یک قطبی امنیتی، مرکز فرماندهی منطقه‌ای، تحت نظارت ایالات متحده آمریکا پیش‌بینی شود.^۶ البته این امر مورد موافقت برخی کشورهای منطقه بویژه عربستان سعودی واقع نشده و لذا در این خصوص، سکوت اختیار کرده‌اند.^۷ البته این تئوری همچنان تحت بررسی و مطالعه است. بهترین شاهد مثال در این زمینه عقد قرارداد ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۰ میان ایالات متحده آمریکا و کویت است که به موجب آن امنیت کویت به مدت ده سال از سوی آمریکا تضمین شده است. در این راستا آمریکا امنیت کویت را در درازمدت حفظ و تأمین خواهد کرد و برای نیل به این مقصود، ایالات متحده اختیار تام دارد که به عنوان همکاری نظامی برای دفاع از خاک کویت از کلیه امکانات و تسهیلات موجود در آن کشور استفاده کند، همچنین ایالات متحده هرگونه تجهیزات و تأسیسات نظامی را که مصلحت و لازم بداند در آن سرزمین برپا خواهد نمود تا در صورت بروز بحران بتواند سریعاً در مقام دفاع و اجرای عملیات نظامی برآید. این موافقتنامه نخستین تجربه از این دست در چارچوب سیستم تک قطبی امنیتی است و کاملاً آشکار است که ایالات متحده آمریکا درصدد عقد قراردادهای مشابه با دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس (عربستان سعودی، امارات عربی متحده، عمان، قطر و بحرین) نیز می‌باشد.^۸ معذالک آمریکا بی‌آنکه منتظر نتیجه مذاکرات سیاسی در این زمینه بماند، پس از جنگ

خلیج فارس، بخش چشمگیری از وسایل و تجهیزات نظامی باقیمانده را که به آمریکا بازگردانده نشده بود، در خاک عربستان جای داد که میزان و انواع این جنگ‌افزارها هنوز فاش نشده است. همزمان با این ذخیره‌سازی، واشینگتن برای کمک به عربستان سعودی به منظور بازسازی و نوسازی ساختار ارتش و تهیه و تدارک امکانات لازم برای این کشور، همچون ساختارهای نظامی ریاض، جاده‌ها، فرودگاههای نظامی، بندر و بخصوص انبارهای ذخیره‌سازی وسایل جنگی، دست به اقدامات وسیعی زده است؛ در راستای نیل به این هدف بود که پایگاه نظامی دهران ساخته شد.^۹

ب - مزایای این سیستم تازه

ویژگی این شیوه یک قطبی امنیتی، در مزایای خاصی است که برای ایالات متحده آمریکا دارد. پیش از همه اینکه آمریکا ظاهراً با استقرار گروههای نظامی محدودی در منطقه که چندان به چشم نمی‌آیند، به صورت مدافع و ضامن امنیت منطقه درمی‌آید و لذا از این امکان برخوردار می‌شود که اهداف سیاسی - اقتصادی و باصلاح منافع «حیاتی» خود را تعقیب نماید، بی‌آنکه احساسات ضد غربی را در میان مردم منطقه برانگیزد. به عبارت دیگر، با پرهیز از اعزام گروههای گسترده

بدین سان از همان فردای جنگ خلیج فارس، ایالات متحده آمریکا شروع به اتخاذ تدابیر لازم و تصمیم‌گیری درباره ساختار سیستم تازه امنیتی در منطقه کرد، سیستمی که به نظر آمریکائیان می‌بایست قادر به تأمین و تضمین هدف‌های اساسی و حفظ منافع حیاتی ایالات متحده (که همچون گذشته باقی مانده و تغییری نیافته بود) باشد. این سیستم در عین حال امنیت ارضی کشورهای عرب دوست و متحد آمریکا در منطقه و نیز آزادی جریان نفت و رفت و آمد آزادانه کشتی‌های نفتکش را نیز در برمی‌گرفت. در این سیستم جدید، دو پدیده یا عامل تازه در نظر گرفته شده بود: نخست، جو تازه بین المللی ناشی از پایان گرفتن جنگ سرد و این که روسیه (اتحاد شوروی سابق) دیگر همانند گذشته خطری جدی، حداقل در کوتاه مدت، به شمار نمی‌آمد. دوم، شکست سیستم‌های سابق و ناکامی در کاربرد آنها که مبتنی بر ضرورت وجود یک کشور متحد در منطقه تحت عنوان وکیل و نماینده بود. این نکته که از این پس وظیفه حفظ و تأمین امنیت منطقه باید تنها بر دوش نیروهای نظامی آمریکائی قرار گیرد، مهم تلقی می‌گردد. این برداشت تازه ایالات متحده، در واقع شکلی گسترش یافته از ایده اصلی و هسته مرکزی دکترین کارتر بود:

مداخله نظامی سریع به آموزه مزبور افزوده شده بود. با این وجود، قابل ذکر است که چه دولت بوش که این دکترین را پیاده کرد و چه دولت کلینتون که همین برداشت و استنباط را دارد، جزئیات سیستم تازه را فاش نساخته‌اند، چنانکه اهداف از پیش تعیین شده و مورد توافق را نیز آشکار نکرده‌اند. با وجود همه پنهان کاری‌ها، برپایه برخی شواهد و اقداماتشان می‌توان رنوس کلی برنامه را شناسائی و ترسیم نمود.

الف - معنا و مفهوم شیوه جدید

چنین به نظر می‌رسد که آنچه در فکر و ذهن دولتمردان آمریکائی می‌گذرد، آن است که می‌خواهند مسئولیت تأمین و حفظ امنیت کشورهای دوست و متحد خود در منطقه یعنی شیخ‌نشین‌های نفتخیز خلیج فارس را که برایشان ارزش و اهمیت حیاتی دارد، رأساً به عهده گیرند و در ازاء این کار، کشورهای مزبور متقابلاً حمایت سیاسی، مالی، اقتصادی خود را از سیاست امنیتی مزبور و بطور کلی وفاداری خود را نسبت به آمریکا ابراز و اثبات نمایند ویژگی سیستم تازه اینست حضور دائمی و گسترده نظامی آمریکا در منطقه ضرورت ندارد؛ تنها وجود گروه محدودی از کارشناسان و نظامیان برای نظارت بر کارها و آماده نگهداشتن تجهیزات نظامی کفایت می‌کند. تنها شرط لازم این است که ایالات متحده آمریکا هرگاه مقتضی باشد بتواند از امکانات و وسایل و تجهیزات نظامی تعبیه شده در این کشورهای دوست و متحد بهره‌جوید و به دفع خطر بپردازد.

در عین حال، این سیستم یک قطبی می‌تواند حالت جمعی به خود گیرد، یعنی به صورت ائتلاف مجموعه‌ای از دولت‌ها بر ضد یک کشور یا ائتلاف اکثریتی بر ضد اقلیتی درآید، البته با این خصوصیت که ایالات متحده آمریکا در این گروه بندی جایگاه ویژه‌ای نسبت به هم‌پیمانان منطقه‌ای خواهد داشت و تصمیم گیرنده واقعی خواهد بود.^{۱۰} اما نکته اساسی و مهم این است که تشخیص خطر واقعی بر چه پایه‌ای صورت می‌پذیرد؟ واشینگتن با توجه به کدام ضابطه به تنهایی خطر را

منطقه‌ای برآیند، ناگزیر از تحمل هزینه‌های بیشتری می‌شدند. مضافاً اینکه مسلماً ارتش این کشورها، در مقام مقایسه با ارتش آمریکا، فاقد کارائی و مهارت و تجربه لازم بودند؛ چنان که این ضعف و بی‌کفایتی را در جنگ ایران - عراق (جنگ اول خلیج فارس) که بر ضد ایران وارد میدان شدند و همچنین در بحران کویت (جنگ دوم خلیج فارس) به اثبات رساندند. اما آنچه بیش از همه در زمینه کاربرد این سیستم امنیت یک قطبی در منطقه جلب توجه می‌کند، پیامدهای سیاسی آن است، چرا که در واقع سیستم مورد بحث به آمریکا امکان و فرصت همه‌گونه تصمیم‌گیری و اتخاذ شیوه‌های سیاسی - نظامی را می‌دهد؛ یعنی می‌تواند جنبش‌ها، نهضت‌ها و قدرت‌ها را به دلخواه خود منزوی یا مجازات کند و حتی ممکن است به کشورهایی که از دیدگاه آمریکائیان مخالف سیاست آن کشور هستند، آسیب رساند.

به هر حال، بسیاری عوامل یا گروه‌ها و کشورها ممکنست وجود داشته باشند که با خصومت خود، خشم آمریکا و احتمال تهاجم نظامی آن را به سوی خود جلب کنند و این عوامل و کشورها از قوی و ضعیف مجموعاً و مستقلاً می‌توانند در حوادث و تحولات خاورمیانه سهم داشته باشند. واقعیت این است که در صورت بروز هرگونه رویارویی و درگیری احتمالی در منطقه، خطر شکست یا متوقف شدن روند رو به پیشرفت مذاکرات صلح خاورمیانه که آمریکا سخت بدان علاقمند و متعهد است، افزایش خواهد یافت و انسجام روابط موجود میان کشورهای منطقه و به تعبیری سیستم نسبتاً پابرجای قبلی دستخوش اختلال و آشوب خواهد شد.

۲- روی پنهان این بازی یا سیستم امنیتی جدید

به این ترتیب، سیستم امنیتی یک قطبی، وسیله مؤثری برای حفظ منافع آمریکا در منطقه به شمار می‌رود، چنان که از همان فردای آغاز جنگ و جریان بحث و مذاکرات بین‌المللی در جهت قانونی جلوه دادن اعمال زور و صدور قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، واشینگتن درصدد برآمد آن را به عنوان سیستم امنیت منطقه‌ای در خدمت کشورهای واقع در این حوزه، به اجرا گذارد. ولی این سیستم جدید نیز همانند گزینه‌های قبلی نمی‌تواند امنیت منطقه را بطور کامل و جامع تضمین کند و دارای نقاط ضعف و کمبودهایی است زیرا در حقیقت بر مبنای جدائی کشورهای منطقه از یکدیگر طرح‌ریزی شده و تنها از حمایت کشورهای نفتخیز و ثروتمند حاشیه جنوبی خلیج فارس برخوردار است، یعنی کشورهایی که بخصوص پس از بحران کویت و جنگ دوم خلیج فارس به آمریکا وابستگی بیشتری پیدا کرده‌اند و لذا رویاروی دو کشور بزرگ واقع در ساحل شمالی خلیج فارس یعنی ایران و عراق قرار می‌گیرند. چنین ساختار امنیتی، پیش از هر چیز به منظور حفظ و تضمین اهداف و منافع حیاتی آمریکا در منطقه ابداع گردیده، نه تضمین کامل امنیت منطقه. ولی گذشته از خواست و اراده آمریکا مبنی بر کنار گذاردن تهران و بغداد از این ترتیبات جدید امنیتی، به نظر می‌رسد که واشینگتن باز هم در جستجوی اهداف دیگری است.

الف - مهار دوگانه

با روی کار آمدن حکومت کلینتون، بر سیاست‌های آمریکا در قبال

نظامی، از تحریک احساسات ضد غربی اجتناب می‌ورزد. ولی مزیت مهم تر سیستم مزبور در آن است که به ایالات متحده امکان می‌دهد بر مجموعه تجهیزات و تأسیسات نظامی و جنگ افزارهایی که به منطقه فرستاده یا خواهد فرستاد کنترل و نظارت کامل داشته باشد، و در نتیجه بتواند خطر بالفعل هرگونه جابجائی و اینکه سلاح‌های مزبور در اختیار دشمنان و گروه‌های تروریستی قرار گیرد و نیز خطر واژگونی دولت‌های دوست و متحد را، کاهش دهد، بویژه آنکه جنگ افزارهای ارسالی از نظر کمیّت و کیفیت و مدرن بودن حائز اهمیت فوق‌العاده است. از دیگر مزایای سیستم امنیت یک قطبی آن است که واشینگتن با نظارت و کنترل مستقیم خود، می‌تواند دسترسی کشورهای دوست و متحد آمریکا به سلاح‌های هسته‌ای را به آسانی پیش‌بینی و به موقع از آن جلوگیری کند.

این موضوع در چارچوب مسئله خلع سلاح بین‌المللی و بویژه در مورد روابط اعراب و اسرائیل، اهمیت بیشتری می‌یابد. همچنین آمریکا می‌تواند میزان گسترش جنگ‌افزارها و تشکیلات نظامی شیخ نشین‌های خلیج فارس و نیز خریدهای تسلیحاتی آنها از دیگر منابع را کنترل کند و حتی بر مسابقه تسلیحاتی کشورهای منطقه نظارت داشته باشد. مضافاً اینکه دولت آمریکا می‌تواند برخلاف تبلیغاتش پیرامون «اندیشه کنترل تسلیحات در منطقه»، آزادانه هر مقدار که می‌خواهد سلاح به کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بفروشد.^{۱۰}

اما مهمترین و بالاترین مزیت این سیستم امنیتی جدید آن است که به ایالات متحده امکان می‌دهد موضع خود در دفاع و پشتیبانی از کشورهای عربی را با حمایت آشکار و پنهان از اسرائیل وفق دهد و آن را به گونه‌ای توجیه کند. به عبارت روشن‌تر، آمریکا در عین حال که حامی اسرائیل است، بعنوان مدافع امنیت کشورهای عربی نیز نقش بازی می‌کند. ایفای این نقش دوگانه در منطقه جالب به نظر می‌رسد، زیرا واشینگتن از یک سو برای اسرائیل پیام می‌فرستد و ضمن آن آشکارا و بدون هیچ پرده‌پوشی دیدگاه‌های خود را در زمینه تعهداتی که در قبال متحدان عرب در منطقه پذیرفته اعلام می‌دارد، یعنی اینکه از این پس دیگر هیچگونه آشتی ناپذیری را در اختلاف اعراب و اسرائیل تحمل نخواهد کرد، و از سوی دیگر واشینگتن همچون گذشته، امنیت حیاتی اسرائیل را در کنار شرقی ضمانت می‌کند و به این ترتیب امکان می‌یابد که در مناقشه دیرپای اعراب - اسرائیل تحولی سریع و عمیق پدید آورد.

بدین سان کاملاً آشکار می‌شود که حضور نظامی مستقیم آمریکا در منطقه در پیشرفت روند صلح خاورمیانه (اعراب - اسرائیل) که به بازگشت یا سرعرات به غزه انجامیده تأثیر عمده و اساسی داشته است.

اما این سیستم با وجود مزایای فراوانی که برای آمریکا دارد، بی‌تردید متضمن هزینه فوق‌العاده سنگینی برای آمریکائیان است. لذا کشورهای منطقه برای استفاده از این سیستم و اینکه قرارداد اتحاد با آمریکا به خوبی عمل کند، ناگزیرند مخارج هنگفت آن را بر عهده گیرند؛ چنانکه مشارکت عملی کشورهای مزبور، رمز پیروزی برنامه حکومت بوش در اجرای عملیات معروف به «طوفان صحرا» گردید، زیرا با کمک‌های مالی کشورهای عربی منطقه بود که بوش موفق شد همکاری و ائتلاف دیگر کشورها را جلب کند بی‌آنکه بر کسری بودجه ایالات متحده که رقم چشمگیری را نشان می‌داد بیفزاید.

با این همه شایان تذکر است که چنانچه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس می‌بایست مستقلاً و راساً در مقام اجرای یک سیستم امنیتی

اگر در این مورد و درباره مقاصد سیاسی واشینگتن کمترین شک و تردیدی هم وجود داشت، مارتین ایندیک (M. Indyk) مشاور مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا، در کنفرانس برگزار شده از سوی مرکز سیاست خاور نزدیک در واشینگتن در مورد روش کلی «مهار دوگانه» در تاریخ هیجدهم ماه مه ۱۹۹۳، این شک و تردید را به کلی برطرف ساخت. وی گفت:

«آمریکا از این پس دیگر علاقه‌ای به ادامه یافتن بازی حفظ تعادل قوا میان ایران و عراق ندارد، زیرا قدرت ایالات متحده آمریکا و کشورهای دوست و متحد آن در منطقه همچون مصر، اسرائیل، عربستان سعودی، ترکیه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس امکان می‌دهد که به خوبی از عهده رویارویی با دو رژیم تهران و بغداد برآیند. دیگر نیازی نیست که به یکی از این دو رژیم برای مقابله با دیگری وابسته باشیم.»

به نظر می‌رسد که به این ترتیب دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که واشینگتن درصدد تغییر رژیم بغداد است، اما هنوز مدرک و سندی دال بر موضع‌گیری مشابه آمریکا در قبال رژیم تهران به دست نیامده، یا حداقل تا امروز فاش نشده است؛ هرچند ممکن است دولت ایران نظر دیگری داشته باشد.

بعلاوه، لازم است در این زمینه به تحولات پدید آمده در کنگره ملی عراق یا حکومت در تبعید عراق که چندی است در کردستان عراق تشکیل شده و البته بیشتر جنبه تئوریک دارد تا عملی اما تمایلات ملی عراق را پی‌گیری می‌نماید، توجه کرد. بنا به اخبار منتشر شده از سوی منابع مختلف و رسانه‌های گروهی^{۱۱}، این دولت در تبعید با حمایت سازمان ملل متحد و ایالات متحده آمریکا، در بخشی از خاک عراق نیز عملاً مداخله و اعمال حاکمیت می‌کند و ظاهراً سازمان ملل متحد با حرف و آمریکا عملاً از این حکومت در تبعید پشتیبانی می‌کنند.

ب - واقعیتی ناتمام

در حقیقت، اصل مهم و اساسی تر «مهار دوگانه» برخلاف دکترین‌های سابق آمریکانی مربوط به منطقه، این است که آموزه جدید بر اساس رویارویی با هرگونه خطری که در منطقه ایجاد و آن را تهدید کند تنظیم شده است. نکته شایان ذکر در این زمینه آن که، برطبق دکترین‌های گذشته، اتحاد جماهیر شوروی بعنوان خطر اصلی و اساسی که می‌بایست با آن مقابله شود تلقی می‌گردید، درحالی که رویدادهایی که منطقه را تکان داد و اثرات مهمی بر بهای نفت گذارد، مثل جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳، انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) یا جنگ هشت ساله ایران - عراق که در ۱۹۸۰ شروع شد و سرانجام اشغال کویت توسط عراق در ۱۹۹۰، هیچ یک از منبع مسکو سرچشمه نگرفته بود.

با این وجود، لازم به یادآوری است که برخلاف خواست واشینگتن مبنی بر اینکه سیاست آمریکا از جانب کشورهای دوست و متحد (بیشتر اروپایی) نیز پی‌گیری شود، چندجانبه تلقی گردد و در نتیجه کارآیی و اثر بیشتری داشته باشد، کشورهای متحد آمریکا از این سیاست پشتیبانی نکردند؛ به این معنی که کشورهای اروپایی و ژاپن به هیچ‌وجه خواستار منزوی ساختن ایران نبودند، زیرا ایران کشوری بود که با ۶۰ میلیون

ایران و عراق تأکید بیشتری شد. سیاست تازه آمریکا در منطقه متضمن نکات جدیدی بر ضد دو کشور مزبور بود و ایالات متحده برای نخستین بار آشکار از آن بعنوان سیاست خاورمیانه‌ای خود نام برد. صفت بارز حکومت کلینتون، بازگشت کارشناسان عالی‌رتبه حزب دموکرات در دوران ریاست جمهوری کارتر به قدرت بود که بیشتر پست‌های حساس و کلیدی را در کادر حکومتی کلینتون اشغال کردند، شخصیت‌هایی که مستقیماً با حوادث داخلی ایران در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۷۸ (۱۳۵۶-۵۷) که منجر به سقوط رژیم شاهنشاهی گردید و پیامدهای آن در روابط سیاسی ایران و آمریکا که سرانجام به قطع رابطه کشیده شد و همچنین واقعه گروگان‌گیری دیپلمات‌های سفارت آمریکا و بویژه شکست حزب دموکرات در برابر جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، آشنا و در جریان آنها بودند.

از جمله این اشخاص، وارن کریستوفر است که در حکومت کلینتون وزارت امور خارجه را به عهده گرفته و در دوران حکومت کارتر بعنوان معاون وزیر امور خارجه (سایروس ونس) انجام وظیفه می‌کرد. او همان کسی است که در مذاکرات مربوط به آزادی گروگان‌های آمریکایی و امضای موافقتنامه الجزایر و گفتگو با مقامات ایرانی نقش مؤثری ایفا کرد. به این ترتیب می‌توان گفت که وی در میان دولتمردان تازه آمریکایی شخصی است که آشنائی زیادی نسبت به مسائل منطقه و ایران دارد و در تنظیم سیاست جدید منطقه‌ای ایالات متحده فوق العاده مؤثر بوده است.

آنتونی لیک (A. Lake) مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در امور امنیت ملی، برای نخستین بار موضع‌گیری تازه آمریکا در قبال ایران و عراق و نیز دیدگاه‌های واشینگتن را نسبت به دو کشور مزبور اعلام کرد. وی گفت «سیاست آمریکا از این پس می‌باید با کشورهای سرکش و بی‌قانونی که نه تنها مایلند خارج از خانواده بین‌المللی باقی بمانند، بلکه با رفتارهای خودسرانه ارزش‌های اساسی را نادیده می‌گیرند و بدان آسیب می‌رسانند، به مقابله بپردازد». این قبیل کشورهای باصلاح قانون شکن که برخلاف جریان و روال متعارف در جامعه جهانی عمل می‌کنند عبارتند از:

کوبا، کره شمالی، ایران، عراق و لیبی.

به ادعای آنتونی لیک، کشورهای مزبور رفتار و کرداری تهاجمی و تحریک‌آمیز دارند. بنابراین ایالات متحده آمریکا «باید نه فقط توان آمادگی نظامی و تکنولوژیک آنان را محدود سازد، بلکه باید سیاست و روشی در پیش گیرد که این قبیل کشورها را منزوی و اقداماتشان را خنثی کند و نیز از طریق فشار جمعی (بین‌المللی) آنها را تحت کنترل و محاصره قرار دهد.»

به نظر لیک، اعمال این سیاست نسبت به ایران و عراق بخاطر شرایط مساعدی که پس از جنگ خلیج فارس در خاورمیانه ایجاد شده، عملاً بسیار ساده است. منظوری از شرایط مساعد، ظاهراً پایان جنگ سرد و برقراری موازنه نظامی مجدد میان تهران و بغداد بعد از دو جنگ خلیج فارس است. پس از این رویدادها و بویژه عملیات «طوفان صحرا»، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس حضور نظامی آمریکا در منطقه را پذیرا شدند، چنان که مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در امور امنیت ملی در همین زمینه به وضوح و با تأکید اضافه می‌کند:

«استقبال چشمگیر از تحکیم و تثبیت روابط و موافقتنامه‌های خاص میان واشینگتن و متحدان آن همچون مصر، اسرائیل، ترکیه و عربستان سعودی، به انزوای فزاینده ایران و عراق انجامیده است.»

رژیم، از طریق احزاب سیاسی به گونه‌ای مناسب سازمان‌دهی شده و بیشتر شکل و رنگ مذهبی گرفته است. این مخالفت از جمله در قالب «مجلس اعلای انقلاب اسلامی» و «حزب الدعوة» که با تهران روابط دوستانه و نزدیک دارند، اما برخلاف آنچه ادعا می‌شود آلت دست ایران نیستند، متجلی گردیده است.

مجموعه عناصر و پدیده‌هایی که توضیح داده شد، همچنان به صورت عامل اساسی و مؤثر در شرایط و اوضاع و احوال روز منطقه مطرح است و تغییری نیافته. در این حال چگونه واشینگتن می‌تواند مدعی باشد که تزلزل اقتصادی شرط کافی است و با حمایت از کنگره ملی عراق می‌شود به تضعیف رژیم بغداد دامن زد؟

منطق حکم می‌کند که واشینگتن از قبل نسبت به رفتار تهران و نفوذ و تأثیر ایران در شمال و جنوب عراق اطمینان حاصل کند، که این امر نیز با اهداف خاص واشینگتن و سیاست خصمانه آن در قبال تهران و بغداد سازگاری ندارد.

ویژگی بارز سیاست منطقه‌ای تازه آمریکا، بویژه در بازگشت آمریکا به خلیج فارس و حضور فعال آن در منطقه بعنوان قبال مایشاء نهفته است. تناقضات و ابهامات ظاهری نیز جزء لاینفک این سیاست جدید است که روشن شدن آنها به تحولات بعدی و رویدادهای آینده بستگی دارد و تاریخ به این ابهامات و سوالات پاسخ خواهد داد. سخن آخر آنکه، استقلال و ابتکار عمل آزادانه گروه‌های اسلامی در سراسر جهان، عامل مهمی در درک و استنباط سیاست‌های تازه است.

(دنباله دارد)

زیرنویس:

1. Cordesman et Wagner, p 595.
2. AS Army War College.
3. Stephen C. Pelletiere, Douglas V. Johnson II, and Leif R. Rosenberger, *Iraqi Power and US Security in the Middle East*, Carlisle Barracks, PA: US Army War College, Strategic Studies Institute, 1990, p 41.
4. John H. Kelly, «Toward Stability in the Middle East and Southwest Asia», *Current Policy*, N° 1259, Washington DC: Bureau of Public Affairs, 28 février 1990, p 3 à 4.
5. Mancur Olson, *The Logic of Collective Action*, Cambridge: Harvard University Press, 1971.
6. Youssef M. Ibrahim, «Gulf Nations Said to Be Committed to US Alliance» *New York Times*, 25 Octobre 1991.
7. Patrick E. Tyler, «Gulf Security Talks Over Plan for Saudi Army» *New York Times*, 13 Octobre 1991.
8. Eric Schmitt, «US and Koweït Sign Pact on Troops», *New York Times* 20 septembre 1991. - noter que les cinq autres membres du CCG sont: l'Arabie Saoudite, les Emirats Arabes Unis, l'Oman, le Qatar et le Bahrein.
9. C'est pour le même objectif que fut construit la base de Dahrân voir à ce sujet Aaron D. Miller, *Search For Security: Saudi Arabian Oil and American Foreign Policy, 1939-1949*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press, 1980.
10. Durant l'année 1991, les Etats - Unis ont accordé l'autorisation de vente d'armes à Riyad pour un montant de 18.5 milliards de dollars.
11. *Courrier International*, n° 182, 28 Avril - 4 mai 1994, traduction du «The Guardian - Londres», de David Hirst.

جمعیت مصرف کننده که تنها در سال ۱۹۹۴ حدود ۱۲/۵ میلیارد دلار صادرات کشورهای اروپائی در آن جذب شده بود و بازار جالبی به شمار می‌رفت. همین بحث و استدلال اقتصادی حتی در داخل آمریکا نیز مطرح بود و شرکت‌های چند ملیتی بسیار مایل بودند که با اتخاذ چنین سیاستی از سوی ایالات متحده، درهای بازار ایران را به روی خود بکشایند.

در مورد موضع شیخ نشین‌های خلیج فارس در این زمینه نیز کافی است نظر دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس که در مصاحبه‌ای با روزنامه الحیات مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۹۳ ابراز شده است مورد توجه قرار گیرد: «درخصوص سیاست منطقه‌ای آمریکا، آنچه برای ما مهم است، این است که در مورد وضع ما اشتباهی رخ ندهد و آسیبی به ما نرسد».

اما آنچه در این «مهار دوگانه» جلب توجه می‌کند، نامفهوم بودن یا پوچی اهداف آمریکا در قبال ایران و عراق است. به عبارت دیگر، سیاست تازه آمریکا نسبت به ایران و عراق دچار نوعی سردرگمی و بی‌محتوایی است. در واقع، این سیاست، آن گونه که ظاهراً ارائه شده، بر مبنای فروپاشی اقتصادی - اجتماعی ایران و عراق پایه‌گذاری گردیده، به این معنی که این دو کشور را در محاصره یا قرنطینه اقتصادی نگهدارند. اما بعداً چه روی خواهد داد؟ اثرات این فشار بر سیستم اقتصادی یک کشور از فاصله دور و در درازمدت بسیار اندک و آثار و عواقب منطقه‌ای آن فراوان و گسترده است. بنابراین دولتمردان واشینگتن ترجیح می‌دهند که در صورت توقف برنامه «مهار دوگانه» یا تحریم اقتصادی، سکوت اختیار کنند و خود را از پیامدهای این دکترین تازه مبرا بدانند. بدین سان، منطقی به نظر می‌رسد که مقامات آمریکائی از هرگونه توضیحی پیرامون اثرات بعدی این فرضیه طفره روند.

پی‌آنکه لازم باشد درباره این بحث و استدلال غلو شود، باید گفت که کاملاً مسلم است که ابهام و تناقض دیگری نیز در رابطه با اوضاع بغداد وجود داشته است:

از بازی‌های شگفت‌انگیز روزگار این که، همان دلائل و عواملی که جورج بوش رئیس‌جمهور سابق آمریکا را واداشت تا در جریان عملیات نظامی در جنگ خلیج فارس از پیشروی به سوی بغداد خودداری کند و این تصمیم به ادامه حیات رژیم صدام حسین منجر شد، بار دیگر بعنوان شرایط سیاسی حاکم بر منطقه ظاهر گردیده و در واقع آن همه تحولات و اقدامات هیچ تغییری در اصل قضیه نداده است. در حقیقت فقدان جانشین مناسب برای دیکتاتور بغداد، باعث نجات زندگی صدام حسین گردید. زیرا کاملاً روشن بود که واژگونی رژیم عراق تأثیر مستقیم در ظهور حکومت مستقل و خودمختار کردهای عراق در شمال و شیعیان در جنوب آن کشور دارد. وقوع چنین تغییر و تحولی متضمن دو نتیجه فوق‌العاده مهم در سطح منطقه می‌بود که تعادل قوا را نیز برهم می‌زد.

نخستین نتیجه آن، تجزیه عراق و تقویت موضع ایران بود که به صورت تنها قدرت مسلط و انکارناپذیر در منطقه درمی‌آمد. دوم، ایجاد و استقرار یک حکومت اسلامی در سرزمین عرب بود با تمام اثرات و عواقب ایدئولوژیک آن و پی‌آمدهائی که می‌توانست برای شیخ نشین‌های نفتخیز و ثروتمند حاشیه جنوبی خلیج فارس داشته باشد.

لازم به یادآوری است که مطرح شدن احتمال تشکیل حکومت شیعه، نتیجه ماهیت استبدادی رژیم بغداد است و اینکه مخالفت و ضدیت با